

### خط ۳ کوشی در جهت ایجاد راهی مستقل

در تشریح وضعیت گروه‌های سیاسی چپ و خط مشی آنها از سال‌های قبل از انقلاب ۵۷ تا ضربات مهم سال‌های ۶۱-۶۲ و درهم پاشی و بعضاً نابودی آنها، يك جاي خالي مهم قرار دارد که فکر مي کنم بدون آن تحليل چالش‌هاي نظري و سياسي اين دوره کامل نخواهد بود. اين جاي خالي متعلق به گروه‌هايي است که بعداً به خط ۳ معروف گردیدند. در اینجا قصد ارائه تحلیلی همه جانبه از مواضع و تحولات فکری این گروه‌ها نیست، که جا دارد دست اندر کاران زنده آنها روزی بدان دست یازند. بلکه ارائه تاریخچه‌ای از حضور این گروه‌ها و کوشش آنها در ارائه خط مستقلی در جنبش چپ است.

خط ۳ عنوانی است که به گروه‌هایی که سابقاً کم و بیش طرفدار چین بوده اند، داده می‌شد، گروه‌هایی که به قطب جهانی ضد شوروی (که آنرا رویزیونیست و بعدها سوسیال امپریالیست می نامیدند) پیوسته و بعداً در جریان انحراف چین به سمت تز سه جهان از آنها نیز فاصله گرفتند.

خط ۳ از جانب طرفداران آن نشانه خط مستقل از قطب‌های جهانی چپ و کوشش برای ارائه تحلیلی مشخص از انقلاب ایران بود. و بالاخره خط ۳ بدانجهت که حزب توده و طرفداران آنرا خط ۱، طیف فداییان را خط ۲، و بعداً گرایش‌های راه کارگری را خط ۴ و چپ‌های باصطلاح کارگری را خط ۵ نامیدند.

تشکیل گروه کادرها به پیشگامی باقر امامی (که در ابتدا گروه کورژیکها نامیده می‌شدند و بعداً با وحدت جما و گاما گروه موسوم به ساکا را بوجود آوردند) و انشعاب خلیل ملکی و انورخامه‌ای از حزب توده ایران در سال ۱۳۲۶ در مقابله با حزب توده و تزهای ارائه شده توسط اتحاد جماهیر شوروی، را می توان اولین کوشش‌های تئوریک-سیاسی چپ ایران برای رهایی از دگم‌های حزب توده و تزهای تحمیلی شوروی دانست. انشعابیون با تشکیل جامعه سوسیالیست‌ها در راه جانشین ساختن آلترناتیوی در مقابل حزب توده برآمدند. ولی در مقابل انتقادات کوبنده شوروی‌ها و سیاست طرد حزب توده - درنیمه راه باز ماندند. پس از چندی حزب زحمتکشان ملت ایران از طرف ملکی و جمعیت‌های کار و اندیشه ازسوی انورخامه‌ای از جریان انشعابیون بوجود آمدند. خلیل ملکی در برابر انتقادهای افرادی چون آندره ژید و آرتورکوستلر از شوروی و محاکمات و تصفیه‌های استالینی و انتقاد رهبران یوگسلاوی (تیتو) و جیلاس از سیستم اقتصادی شوروی موضع خود را نسبت به شوروی کاملاً عوض کرده و طرح نیروی سوم را به پیش کشید. (نظریات ملکی در کتاب "برخورد عقاید و آرا" او این تز حزب توده را که "هر کس با مانیست، با امپریالیسم است" رد کرده و خواستار تنظیم يك تئوری مبارزه اجتماعی برای جامعه ایران می شود. همکاری ملکی با روزنامه شاهد و انتشار "برخورد آرا و عقاید" به وحدت او با مظفربقایی و ایجاد حزب زحمتکشان منجر می شود. بالنتیجه آمیزشی از مارکسیسم و لیبرالیسم بعنوان ایدئولوژی راهنمای این حزب ظاهر می گردد. ملکی در این روزنامه به تشریح تئوری "نیروی سوم" خود می پردازد. و اما انورخامه‌ای که به اندیشه‌های دیرینه خود وفادارتر مانده بود. به انتشار روزنامه حجار اقدام کرد. او می گفت "مهمترین و اساسی ترین انتقاد ما به دستگاه رهبری حزب توده، وابستگی بی قید و شرط آنها به سیاست دولت شوروی و اطاعت کورکورانه از آن بود" (۲). حجاریون در حجار و نشریه علنی دیگر آن‌ها یعنی هفته نامه "جهان ما" در ابتدا با تأیید شوروی و انتقاد از حزب توده شروع به فعالیت کرده و عده زیادی را حول خویش گردآوردند. جمعیت‌های کار و اندیشه حول انورخامه‌ای با اعضای در حدود ۵۰۰ نفر بطور مخفی از جریان حجاریون بوجود آمد و در ۱۳ دی ۱۳۳۰ اعلان موجودیت کرد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ انورخامه‌ای از این جمعیت فاصله گرفت و محفل آنها همچون سایر نیروهای سیاسی در ائتلاف سال‌های ۳۲-۴۰ بحال تعطیل درآمد. کوشش‌های تئوریک حجاریون که با نگاه‌هایی به انقلاب در حال پیروزی چین همراه بود در سال‌های نضج‌گیری دوباره جنبش توده‌ای ۳۸-۴۲ آبشخور محافلی شد که به پروسه "جریان" (با سردمداری افرادی چون پرویزبابائی- فخار، سرشار) معروف بودند. جریانی‌ها جدا از محافل بازسازی شده توده‌ای (گروه‌هایی همچون پیوند، راه ارانی، راه توده.....) و منشعبین حزب توده در خارج

(سازمان انقلابی حزب توده و طوفان) به تبلیغ سیاسی در میان روشنفکران و کارگران دست زده و طرفدارانی بدورخویش جمع نموده بودند.

من در اینجا به تشریح تاریخچه و مواضع سازمان انقلابی و سازمان طوفان (قاسمی- فروتن) که در خارج شکل گرفتند و بعداً در اوان انقلاب ۵۷ با اتحاد با محافل داخلی به تشکیل حزب رنجبران (توسط سازمان انقلابی و کومونارها و اتحاد مبارزه) و حزب کار (طوفانی ها) دست یازید، نمی پردازم، چرا که بسیاری از دست اندرکاران آن خاطرات خود را نوشته و خواننده علاقمند، می تواند بداناتها مراجعه نماید معروف ترین گروهی که در این سالها به این تفکر مسلح بوده و به جریانی ها نزدیک شده بودند، گروهی است موسوم به راد- دامغانی. همزمان با ضرباتی که رژیم شاه به گروه موسوم به جرنی- ظریفی وارد آورد، عده ای از فعالین سیاسی دانشگاه تهران (بهروز راد، دکتر هوشنگ دامغانی و میهن تعلیمی و سودبخش.....) که در تدارک هسته های سیاسی در میان روستائیان بوده و تبلیغ مبارزه مسلحانه توده ای می نمودند، دستگیر میشوند. قبل از آنها نیز رژیم شاه در رابطه با سوء قصد به شاه توسط گاردهای سلطنتی، گروه پرویز نیکخواه - منصوری را بدام انداخته بود که متأثر از اندیشه های سازمان انقلابی بودند. بدین ترتیب در سالهای ۴۶- ۴۵ جدا از جریان توده ای ها و وابستگان فکری و عملی آنها (چون فرقه ای ها)، جریانهایی دیگری در زندان حضور پیدا کرده بودند. جریان جرنی- ظریفی که با حفظ تمایلات خویش

۱ - در مورد کوروزیکها به کتاب خاطرات آلبرت سهرابیان که بعضاً توضیح داده می توان مراجعه کرد.

۲- خاطرات انورخامه ای، از انشعاب تا کودتا، جلد ۳ / ص ۳۹

نسبت به شوروی، با طرح انتقادهایی از سیاست شوروی در ایران و ارائه مشی مسلحانه (در آن زمان بیشتر کاستریستی) در صدد ارائه خط جدیدی، جدا از حزب توده بودند. اینها نسبت به دعوی چین و شوروی که دیگر علنی شده و حالت بین المللی گرفته بود، موضع روشنی نداشتند و حتی در بحثهای داخل زندان در برخورد به جریان آشکارا طرفدار چین نیکخواه- منصوری موضع ممنوعیت این بحث را در زندان توصیه می کردند. در کنار اینها خط سومی حول جریان راد- دامغانی شکل گرفته بود که نسبت به شوروی موضع مخالف داشته و با حفظ تمایل نسبت به چینی ها، در صدد ارائه خط جدیدی جدا از حزب توده و طرفداران مشی مسلحانه بودند. ویژگی عمده این جریان در آن سالها، کوشش برای ارائه یک تحلیل مشخص از جامعه ایران و یا بزبان امروزی طرح تئوریک- برنامه ای انقلاب ایران بود که می توانست از آنچه در شوروی و یا چین و یا کوبا اتفاق افتاده بود متمایز باشد. برای اینکار آنها ابتدا کار تئوریک بر روی متد و روش کار مارکسیستی را با ایجاد محافل علمی آغاز نمودند. این عده که عمدتاً از فعالین دانشکده علوم بودند، حول استاد معروف هشترودی به کارهای نظری و تئوریک در رابطه با فلسفه ماتریالیستی و روش دیالکتیک دست زده و جزواتی علنی در زمینه کار برد این متد در فیزیک، شیمی، بیوشیمی و ریاضی منتشر کردند که به سری کتابهای "بررسی در علوم" موسوم گردید (۳). این گروه با تحلیل ساختار جامعه ایران جزء اولین گروههایی بودند که طرح گذار جامعه از مناسبات فئودالی و نیمه فئودالی را به مناسبات سرمایه داری عنوان نمودند. می گفتند که مناسبات بازاری، بویژه بعد از اصلاحات ارضی، غالب روستاها را در بر گرفته و ساختار فئودالی آنها را بهم ریخته است. از اینرو قشر بندی و تضادهای جامعه روستایی دچار تغییر گردیده است. بدین ترتیب، آشکارا از طرفداران تزهایی چین فاصله گرفتند. ولی با وجود این تحلیل درست، تحولات جامعه روستایی را ایستا گرفته و بر روی قشر خوش نشینان (اصطلاحی که کارگران فصلی و زمین داران بسیار فقیر و مهاجران روستایی را با هم در بر می گرفت) بعنوان نیروی اصلی پشتیبان انقلاب کارگری و دموکراتیک، انگشت می گذاردند. و روستاها را مناسب ترین نقطه برای شروع جنگهای پارتیزانی و دراز مدت توده ای می دانستند. گروه راد- دامغانی بعنوان تاکتیک راه یابی به میان توده ها، دانشجویان و روشنفکران را تشویق میکردند که محیط زندگی معمولی خویش را ترک کرده و برای کار به میان کارگران و روستائیان بروند و برای اینکار از محلهای اقتصادی، خرید زمین و کامیون و ایجاد فعالیتهای اقتصادی هم استفاده می کردند. در زمینه کار مخفی، این گروه

به تدارك پایگاه‌های روستایی در چند نقطه از جمله خراسان (بجنورد) دست زده بودند. فعالترین عنصر این گروه بهروز راد از جوانی در طرفداری از نیروی سوم خلیل ملکی وارد مبارزه سیاسی شده و بعدها در سالهای ۴۰-۴۲ همراه جناح چپ نهضت آزادی (بدیع زادگان، سعید محسن و...) به فعالیتهای جبهه ای و دانشجویی پرداخت و سرانجام با سمت گیری های مارکسیستی به فعالیت مخفی در راستای سازماندهی توده ها در جهت مبارزه مسلحانه کشیده شد. بعد از ضربه سال ۴۶ (که گفته میشد توسط رابطه آنها با گروه جریان (پروسه) که مورد مراقبت ساواک قرار گرفته بودند، لو رفت) دامغانی از جرگه گروه خارج و بعدها با اظهار ندامت آزاد شد.

بهروز راد یکی از مبلغین اصلی خط سیاسی و مقابله با مشی مسلحانه جزئی-ظرفی از یکسو و بعد ها گروه موسوم به فلسطین (پاک نژاد، بطائی) باقی ماند. موضع گیری های راد و طرفدارانش در زندان بر علیه آوانتوریسم گروه جزئی و بعدها افراد موسوم به گروه فلسطین، رابطه پیچیده ای رادر زندان بوجود آورده بود. این سالها گروه جزئی و بعدها طرفداران گروه «فلسطین» دست بالا را در زندان در میان چپ ها داشتند و ممنوع شدن عملی بحثهای ایدئولوژیک حول مسائل چین و شوروی (به بهانه حفظ وحدت!...) و ممانعت ایدئولوژیک آنها با طرفداران حزب توده در زندان، (در راستای تشکیل جبهه واحد توده ای!) نمود خود را در شرکت در مراسم سالگرد بنیانگذاری حزب توده در تابستان ۴۹ به سردمداری هوشنگ تیزابی، نشان داد. تزهایی بهروز راد و دعوت او به بحثهای آزاد ایدئولوژیک، خطرناک می نمود و سبب شد که او و طرفدارانش عملاً بایکوت و ایزوله شوند. مسأله ای که به پیچیدگی این اوضاع می افزود، تزهایی بود که او در رابطه با اسلام مطرح می نمود. او با طرح تضاد شیعه و سنی در بدو تحول اسلام و تکیه بر جنبه های مبارزه جویانه شیعه و جنبه های

۳) به تازگی کتابی حاوی مقالاتی از پروفسور هشترودی و برخی از اساتید ریاضی و فیزیک راجع به نظریات او توسط آقای هادی سودبخش تهیه و منتشر گردیده است که از نظر شناخت بحث های آن روزها در محافل علمی پیرامون نقش علم و تئوری در شناخت مهم است - یادنامه ی دکتر هشترودی/ هادی سودبخش /نشر اوحدی.

مردمی شخصیت‌هایی چون ابوزر غفاری، مقداد و سلمان پارسی و تاریخ نهضت‌های روستایی که اکثراً در لوای مذهب و بویژه نحله های گوناگون شیعه انجام یافته بود، تر نزدیکی با بخشی از مذهب‌یون غیر رسمی و باصطلاح مردمی را مطرح می نمود. او با آنکه بدرستی به خطر دست اندازی جریان‌های مذهبی چون هیأت مؤتلفه و حزب ملل اسلامی که ابشخور تفکراتشان به اخوان المسلمین مصر و بعثیون سوریه می رسید، انگشت می گذاشت و با مجتبی کرمانی نماینده این تفکر در زندان که میرفت حول خمینی و طرفدارانش وحدت بگیرد، تضاد و درگیری داشت، به تضاد آنها با پایه های مذهبی و بخشی از آخوندهای غیر حزبی، پربها می داد. او فکر می کرد که چپها باید این سلاح را از دست مذهبی های رسمی خارج ساخته و ابتکار عمل در بسیج توده ها بر علیه شاه را به دست بگیرند. طبیعی بود که این تر از طرف اکثریت چپ ها در زندان قابل فهم نباشد. از طرفی گرایش عمومی در زندان، آنروزها، طرح اتحاد و همسویی با مذهب‌یون رسمی بود که در طرحهای جبهه ای پاک نژاد، تئوریزه میشد. و از سوی دیگر این تر غیر روشن، اپورتونیست و غیر عملی می نمود. همانطور که طرحهای جبهه ای چنین بود. زمستان سال ۴۸ و بهار ۴۹، جنبش دانشجویی با برپایی تظاهرات اتوبوسرانی و راه پیمائی برضد اسرائیل و یک سری اعتصابات دانشجویی وارد فاز جدیدی شد. با ورود افراد موسوم به گروه فلسطین و گروه مذهبی- مارکسیستی موسوم به «العال» (که بخش مذهبی آن توسط لاجوردی و لشگری اداره میشد) و گروه موسوم به رشتی ها (ملکوتیان-نجف زاده...) و یک سری از فعالین دانشجویی به زندان در سالهای ۴۹-۴۸ جو و ترکیب زندان سیاسی کاملاً تغییر یافت. با پیوستن بخشی از فعالان چپ این گروه ها و افراد به محافل طرفدار راد و سایر محافل طرفدار خط مشی سیاسی، شکل بندی های ایدئولوژیک -

سیاسی رنگ مشخص تری بخود گرفت و اولین محافل موسوم به خط ۳ در زندان شکل گرفتند؛ محافلی که کم کم به مرزبندی روشنی با خط مشی کاستریستی و خط مشی چریکی که درحال نضج گیری بود، رسیده و بروشنی با حزب توده و شوروی مرزبندی داشتند و از سوی دیگر با گروه‌های برخاسته از انشعاب های حزب توده که آشکارا طرفدار چین و تزهایی مائو بودند، برسرطابق این تزها در ایران فاصله داشتند. از اینرو علیرغم حضور نمایندگانی فکری از این گروه‌ها در زندان (سیامک لطف‌اللهی از سازمان انقلابی و گروه جفرودی وابسته به طوفان و.....) جریان موسوم به سیاسی کار نتوانست به وحدتی وسیع دست یابد. از محفل بهروز راد، به غیر از دامغانی که پس از مصاحبه با تلویزیون شاه از زندان آزاد شد، بقیه پس از گذراندن دوران زندان آزاد شده و بسیاری از آنها مجدداً به فعالیت سیاسی پرداختند و با نیروهای جدیدی که به آنها پیوسته بودند، محفل وسیع «کموناها» را بوجود آوردند. این گروه در اوان انقلاب بهمین با وحدت با بخشی از سازمان انقلابی (که به ایران آمده بودند) و سازمان اتحاد مبارزه (مجید زربخش و.....) و گروهی موسوم به «آذر» به کار تشکیل حزب رنجبران پرداختند. این عمل با مخالفت بخشی از طرفداران سابق راد روبرو شد که در پی آن به سایرگروه‌های خط ۳ پیوستند. حزب رنجبران با تأیید خط سه جهان چین و سیاستهای آن و اتخاذ تاکتیک وحدت با لیبرالها و بخشی از مسلمانان (باصطلاح مبارز) خود را از سایر گروه‌های خط ۳ کاملاً جدا ساخت و فقط در این مقطع بود که مرز روشنی بین مجموعه محافل سابقاً طرفدار چین بوجود آمد.

حزب رنجبران بعد از فرار و خلع بنی صدر و ضربات سال ۶۱ مخفی شد و سیاست خود را در قبال جمهوری اسلامی عوض کرد. عده ای از رهبران آن دستگیر و اعدام گردیدند. حزب رنجبران که در این مقطع سیاست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را در دستور کار خویش قرار داده بود، بر سرمشی مقابله با رژیم تقسیم گردید. گروهی که معتقد به مبارزه مسلحانه بودند به مازندران و جنوب (درمیان عشایر قشقایی) و بعداً به کردستان رفتند. علیرغم مشکلات عدیده که به ارتباط مجدد آنها با سایر گروه‌های سیاسی مخالف رژیم، مربوط میشد توانستند مدت کوتاهی به فعالیتهایی در این راستا دست بزنند که همگی منجر به شکست شد (۳) و بقایای آنها همراه با سایر جریان‌های رنجبران عمدتاً راهی خارج شدند. بهروز راد که در این اواخر اپوزیسیون اقلیت درون گروه رنجبران را نمایندگی می کرد، عملاً از این حزب جدا شده و به خارج گریخت و درسال ۱۳۸۰ (۱۷ فوریه ۲۰۰۰) در شهر پاریس پس از یک بیماری طولانی در گذشت. از سال ۵۲-۵۱ به بعد علاوه بر محافل طرفدار راد، فعالیتهای سیاسی گروه‌های مستقل که طرفدار مشی سیاسی بودند، افزایش یافت. یکی از مهمترین این محافل، گروهی است که حول بهروز نابت و عده ای دیگر از فعالین سیاسی شکل گرفته بود. این گروه در آنزمان دو جزوه منتشر ساخت که یکی از آنها عنوان «سوی انقلاب» داشت. در آنها علاوه بر نقد نظرات مشی چریکی که از آثار مبارزین آمریکایی لاتین (مانند ماریگلا) و نیز «انقلاب درانقلاب» رژیم دبره و نظریات کاستریستی الهام گرفته بودند، عمل چریک‌های ایرانی را بعنوان «آوانتوریسم انقلابی» مردود شمردند. در حالیکه خودشان با الهام و کپی برداری از نظریات لنین و مائو، پیوند ارگانیک با توده ها، بردن تئوری انقلابی م- ل بمیان آنها و تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر، جنگ توده ای و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق را تبلیغ می کردند. در این راستا به ارتقاء سطح نظری و ایدئولوژیک خود همت گماشته به نشر و ترویج برخی آثار مارکسیستی با تیراژ کم نیز پرداختند. گروه نابت با جریان دیگری که در کردستان فعالیت می کرد، در ارتباط بود، و از طریق برادران یزدیان و اردلان با فعالینی که بعداً گروه کردها نامیده شد (که بعدها هسته های اصلی کومله را بوجود آوردند) ضربه وسیعی خوردند و علاوه بر نابت و سعید یزدیان، عبدالله مهدی، فوادسلطانی، ایرج فرزاد و عده ای از فعالین دانشکده پزشکی که با آنها در ارتباط بودند و تعدادی از کارگران پیشرو که جذب آنها شده بودند، به زندان افتادند. در سال ۵۳-۵۲ با هجومی که رژیم به گروه‌های مسلح آورده بود عرصه بر بسیاری از فعالین غیر مسلح نیز تنگ شده و بسیاری از آنها بدام رژیم افتادند و صفوف زندانیان سیاسی را انباشته نمودند. علاوه بر محافلی که در بالا ذکر شد، در این سالها می توان از محفلی که حول بیژن چهرازی (از مبارزین به نام خارج از کشور) در داخل با مشی سیاسی- توده ای شکل گرفته بود، نام برد که همراه رستم بهمنی، رضا عصمتی و حسین خسروشاهی به زندان افتادند. مجموعه

این محافل، طیف وسیعی را بوجود آوردند که در سالهای ۵۷-۵۶ بدنبال باز شدن درهای زندان، آزاد شده و با پیوستن به گروهها و افراد و محافل باقیمانده از ضربات رژیم شاه، هسته های اصلی گروه های خط ۳ را شکل دادند. از نقطه نظر ریشه یابی، گروههای خط ۳ را می توان در سه جریان طبقه بندی کرد:

۱- گروههایی که از دل جنبش مسلحانه و با انتقاد به مشی چریکی بوجود آمدند که مهمترین آن سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر است

۲- سازمانها و گروههایی که از خارج آمده و کم و بیش با اختلاط با عناصر مبارز داخلی، به بازسازی خویش در داخل پرداخته و با سایر گروههای داخلی خط ۳ همراه گردیدند. مانند اتحادیه کمونیست ها، پیوند خلق و مهمترین آنها از نظر نقشی که بعداً داشتند، گروه اتحاد مبارزان کمونیست «سهند».

۳- سازمانها و گروههایی که عمدتاً از وحدت محافل داخلی بوجود آمدند و بسیاری از آنها توسط فعالین زندانهای رژیم شاه رهبری می شوند، مثل رزمندگان و وحدت انقلابی

در اینجا قبل از اینکه به تاریخچه حضور این گروهها در دوران بعد از انقلاب بپردازم، لازم میدانم از جنبش دانشجویی که بعدها «دانشجویان مبارز» خوانده میشد، نام ببرم که تأثیر نسبتاً مهمی در گسترش بعدی این گروهها داشت.

گروهی از فعالین دانشجویی با استفاده از جوی که در سالهای ۵۷-۵۶ بوجود آمده بود. گردهمایی هایی را در سالن های دانشگاه ترتیب داده و با ترغیب دانشجویان و دعوت از برخی کارگران پیشرو «نهضت رفتن به کارخانه ها» را سازمان دادند. این اکسیون ها که با اشغال کارخانجات مهم اطراف تهران و

---

۴- در این مورد می توان به خاطرات ایرج کشکولی از رهبران سابق رنجبران مراجعه کرد

کرج همراه بود، با ترتیب دادن میتینگها و سخنرانی هایی برای کارگران و راه پیمایی در داخل و اطراف کارخانجات و پخش اعلامیه و تراکت و جزوات سیاسی در میان آنها، سعی داشت که کارگران را به پیوستن به نهضت عمومی توده ای تشویق نموده و مطالبات خاص آنها را جهت دهد. مضمون عمده این

فعالیتها متوجه افشاگری رژیم شاه و سرمایه داران وابسته به آن بود. این اکسیون ها اگر چه با نارسایی های بیشماری همراه بود، ولی تجربه جدیدی برای نسل جدید کمونیستها و روشنفکرانی بود که ارتباط چندانی با محیط های کارگری نداشتند. بسیاری از این حرکات توسط کارگران مبارز و پیشرو و قدیمی هدایت میشد و اینها سعی می کردند با دعوت از دانشجویان به مبارزات و مطالبات کارگران جهت و شتاب بیشتری بدهند. با اعتصابات عمومی پائیز ۵۷ و شرکت وسیع کارگران نفت و صنایع فولاد. این حرکات هم شتاب بیشتری گرفت. اما پس از قیام بهمن ۵۷ با قدرت گرفتن کمیته های شهری و انجمن های اسلامی کارخانجات، ادامه این حرکات نامیسر گردید. جریانهای دانشجویی در تشکل «دانشجویان مبارز» جمع شدند که در درجه اول جمعیتی سیاسی در راستای نظریات گروههای خط ۳ و طرفدار چین بود. از سوی دیگر بسیاری از کارگران پیشرو که در این اکسیونها فعالیت می کردند، در خانه کارگر اجتماعی به منظور بحث و تبادل نظر برای ایجاد تشکل های کارگری بوجود آوردند. تشکل «دانشجویان مبارز»، با شکل گیری گروههای مجزای خط ۳ و یورش رژیم جمهوری اسلامی به دانشگاهها از هم پاشید و به گروههای هوادار سازمانها تنزل پیدا کرد و جریان خانه کارگر هم بدست عمال این رژیم از هم پاشیده شد و این خانه بدست عمال رژیم افتاد. بر گردیم به آستانه قیام بهمن ماه و سرنگونی شاه : آزادیهای ناشی از بهم ریختن قدرت سیاسی و پلیسی و به صحنه آمدن مردم ، فرصتی فراهم آورد که محافل و گروههای جدا از هم به گرد هم جمع شوند. این مسأله هم برای بازماندگان جنبش فدائی و توده ای و هم برای محافل و گروههای خط ۳ صادق بود. اولین و مهمترین تجربه این تجمع برای خط ۳ «کنفرانس وحدت برای آزادی طبقه کارگر» بود.

گروههای اصلی تشکیل دهنده کنفرانس وحدت چنین بودند:

۱- سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر (بخش اصلی مجاهدین م- ل)

۲- سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

۳- اتحادیه کمونیستها (معروف به بخش خارج)

- ۴- گروه نبرد برای آزادی طبقه کارگر (از مجاهدین م-ل)
- ۵- گروه مبارزه برای آرمان طبقه کارگر (از مجاهدین م-ل)
- ۶- کارگران مبارز (محفلی که در همان ابتدا به پیکار پیوست)
- ۷- گروه پیوند خلق
- ۸- مبارزان راه طبقه کارگر
- ۹- مبارزین آزادی طبقه کارگر
- ۱۰- متحدین خلق
- ۱۱- مبارزین خلق
- ۱۲- گروه کار
- ۱۳- پیکارگران آزادی طبقه کارگر
- ۱۴- اتحادیه کمونیستها (موسوم به یخش داخل و یا گروه زحمت)

نمایندگان این گروهها نخست در برخی ساختمانهای دانشگاه تهران (حقوق و فنی)، با همکاری " و دیده بانی " فعالانی از "دانشجویان مبارز" و سپس در برخی خانه ها ( در ابتدا متعلق به پیکار و بعداً به برخی گروههای دیگر ) جمع میشدند. بحثهایی درباره نحوه وحدت و شرایط آن بود. و طی جلساتی متوالی و طولانی درباره اینکه چه وحدتی اصولی و کدام غیراصولی است، بحث میشد. درباره محتوی وحدت (برنامه تئوریک و سیاسی و وظایف و غیره) بحث جدی ای صورت نمی گرفت. بطور کلی دو دیدگاه در مورد وحدت وجود داشت : یک دیدگاه که حامل اصلی آن پیکار بود و وحدت را محصول « وحدت ایدئولوژیک » می دانست ( در آنهنگام از وحدت بر روی برنامه ، سیاست و اصول تشکیلاتی و سبک کار سخنی نبود) و می گفت نشستها و گفتگوها تا انجام " این وحدت ایدئولوژیک " باید ادامه یافته و از طریق بولتن تئوریک سازمان یابد. در حقیقت یک رشته نقطه نظر و مرزبندیها بطور صریح و ضمنی وجود داشت که قالب گردهمایی کنفرانس وحدت می بود. این نقطه نظرها در پای بندی به مارکسیسم لنینیسم، مرزبندی با رویزیونیسم خروشچفی، مرزبندی با تز سه جهان چینی ها، اعتقاد به انقلاب دموکراتیک خلق در ایران به رهبری طبقه کارگر، حق تعیین سرنوشت خلقها، ضرورت ادامه انقلاب (یعنی انقلاب بهمین راه کافی و نه تمام شده می دانست) ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر، اعتقاد به اینکه شوروی سوسیال امپریالیست است و بالاخره اعتقاد به حاکمیت سرمایه داری وابسته، خلاصه میشد. دیدگاه دیگری در مقابل نظریات پیکار در مورد وحدت وجود داشت که طبق آن گروههای مختلف کمونیست می توانستند براساس یک منشور حداقل ( که تقریباً همان موارد ذکر شده در بالاست )، با هم متحد شوند و تشکیلات خود را در هم ادغام و یک نشریه سیاسی و تئوریک بوجود آورند. وظیفه نشریه تئوریک می بایست این باشد که هم برای وحدت کل جنبش و هم به توافق رساندن در مورد مسائل مورد اختلاف برای رسیدن به وحدتی عمیق تر مبارزه کنند. عده ای از گروهها ( یار هبران گروهها ) این شرایط را سست تر کرده و خواستار نوعی ائتلاف بودند ( از جمله بر سر ساخت جامعه و تز سه جهان). پیکار ابتدا با حمله به تز ائتلاف آنرا غیر اصولی می دانست ( پیکار با اشاره به بحث مارکس در نقد برنامه گوتا میگفت : وحدت نباید به دست کشیدن از اصول منجر شود). ائتلاف بر سر این یا آن عمل درست است ولی این وحدت نیست. جریان ائتلاف به تدریج به نفع جریان وحدت بر سر منشور حداقل عقب نشست. ولی پیکار حمله خود را به آن ادامه میداد ؛ علیرغم آنکه این تز دیگر دیدگاه غالب در کنفرانس وحدت نبود. پس از مدت کمی پیکار با انتشار نشریه خویش و تحکیم و توسعه سازمانی خود از کنفرانس وحدت کناره گیری کرد و حرکت کنفرانس وحدت را "انحلال طلبانه" خواند. طرفداران وحدت بر سر منشور برآن بودند که نباید اصول فروشی کرد، ولی مسائل درجه دوم مانع وحدت نیست و می گفت : وحدت برسر یک رشته اصول حداقل لازم و اجتناب نا پذیر است، ضروری و کافی است. وحدت عمیق تر در "حین عمل" و در حین مبارزه ایدئولوژیک درونی بوجود می آید. بدنبال سازمان پیکار، سازمان رزمندگان که با نظر پیکار در مورد وحدت ایدئولوژیک و انتشار نشریه تئوریک همراه بود، از کنفرانس وحدت کناره گیری کرد و بدنبال آنان آرمان خلق نیز از کنفرانس جدا شد.

اتحادیه کمونیستها (بخش خارج) طرفدار وحدت و کار با کنفرانس بود ولی بر روی چند نکته اصرار داشت :

الف- ساختار جامعه ایران را نیمه فئودال- نیمه مستعمره می دانست و می گفت ؛ ساخت سرمایه دارانه جامعه ایران نباید موضع وحدت باشد.

ب- روی تز سه جهان معتقد بود که برداشتی غیر رویزیونیستی از این مسأله وجود دارد و آن اینکه در مقابل دو ابر قدرت آمریکا و شوروی، هم خلقهای تخت ستم و هم دولتهای امپریالیستی اروپا و ژاپن موضع یکسانی دارند. و یا اینکه خود با هم تضاد ندارند. این مواضع و برخورد بر سر رژیم جمهوری اسلامی مورد قبول سایر گروههای موجود در کنفرانس وحدت نبود و بدین ترتیب اتحادیه کمونیستها نیز از جریان وحدتهای بعدی خارج شده و براه مستقل خود ادامه داد که بدان خواهم پرداخت. غیر از پیکار، رزمندگان، نبرد، آرمان و اتحادیه کمونیستها و دو گروه (کارگران مبارز و پیوندخلق که به پیکار و رزمندگان پیوستند) بقیه گروهها و محافل جمع شده در کنفرانس وحدت، بر اساس منشوری " وحدت انقلابی برای آزادی طبقه کارگر " را بوجود آوردند. گروه آرمان خلق .... (جدا شده از سازمان مجاهدین م-ل) هم بعداً به رزمندگان پیوست. بدین ترتیب بعد از انحلال کنفرانس وحدت سه سازمان اصلی خط ۳ یعنی پیکار، رزمندگان و وحدت انقلابی و پاره ای از گروههای کوچکتر، بطور مستقل به ادامه کار خویش پرداختند. گروههای شرکت کننده در کنفرانس وحدت از ساخت و بافتی نامتجانس برخوردار بودند و هنوز از انسجام ایدئولوژیک و سیاسی مطمئن بر خوردار نبودند و برای تثبیت خود بعنوان سازمانی چپ، برخوردی فرم گرایانه با اصول داشتند. در حقیقت برخوردی درونی کنفرانس وحدت بنوعی ادامه برخوردی درونی این گروهها بود. نبود رهبری تئوریک و ایدئولوژیک - فلسفی که بتواند همه محافل و گروهها را حول اصول حداقلی از یک برنامه جمع کند، کنفرانس را از همان ابتدا محکوم به شکست کرد. گرایش هژمونی طلبی و یا سکتاریسم برخی گروهها هم که زائیده همین روابط بود، مزید بر علت شد.

گروههای خط ۳ در بلبشوی قیام و خیزش توده ای از محافل سیاسی کار و انشعابهایی نه چندان اصولی سر بلند کرده بودند و عمدتاً فاقد تدارک کافی تئوریک، ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی بودند. محدودیتهای صنفی کاری و دیدگاههای اکونومیستی آنها مانع از برداشتن قدمهای بزرگ و شکستن سدهای خرده کاری میشد. حاصل کار کنفرانس وحدت در زمینه عملی غیر از وحدتهای ذکر شده در بالا، در چند اکسیون و اعلامیه مشترک خلاصه میشد. مهمترین آنها دعوت و سازماندهی راه پیمائی اول ماه ۱۳۵۸ همراه با سازمان فدائیان و همه گروههای چپ بود. شرکت در انتخابات قانون اساسی و اعلام کاندیداهای مشترک نیز از آنجمله اند. در اینجا به چگونگی شکل گیری گروههای عمده خط ۳ تا آنجا که منابع مورد دسترس اجازه میدهند، می پردازم. در مورد یکی از مهمترین این گروهها یعنی پیکار در راه آزادی طبقه کارگر بحث زیادی نمی کنم، چرا که تاریخچه و دگرگونی های این سازمان که با تغییر ایدئولوژی بخشی از مجاهدین و تشکیل بخش م-ل و بعداً پذیرش مارکسیسم- لنینسم و انتقاد از مشی چریکی همراه بود، توسط خود این سازمان انتشار یافته و تا اندازه ای برای جنبش روشن است. از گروههای مهمی که در مقطع خیزش توده ای در سال ۵۷ اعلام موجودیت کرده و از تشکیل دهندگان اولیه کنفرانس وحدت بودند، باید از سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر نام برد. رزمندگان از وحدت محافلی که حول شخصی بنام جمشید نوش زاد شکل گرفته بودند و برخی از طرفداران مشی سیاسی که از زندان شاه آزاد شده بودند و پاره ای از محافل طرفدار بهروز راد که از او جدا شده بودند، بوجود آمد.

جمشید نوش زاد، از اهالی بوشهر و دانشجوی سابق مدرسه عالی بازرگانی در سال ۵۲ بدنبال فعالیتهای دانشجویی به زندان افتاده بود. در ابتدا با عبدالله مهدی و محافل طرفدار کرد ارتباط داشت. در زندان ابتداء با بهروز نابت و بعداً محافل طرفدار راد ارتباط بر قرار کرد و در پیوند با این محافل، بعد از خروج از زندان در سال ۵۳، به متشکل کردن فعالین سیاسی حول خویش پرداخت. با برخی از دانشجویان دانشکده فنی و عده ای دیگر، هسته های کارگری- روشنفکری در برخی کارخانه های تهران، کرج و خوزستان بوجود آورد. در سال

۵۶ هسته کارگري - روشنفكري محمود وحيدى، سعيد کرد شيبستري از دانشجويان فني و دانش آموزي از کرمانشاه لو رفته و به چنگ ساواک افتاد. اين سه نفر بنا بر اعترافات تهراني بازجوي ساواک، با خوردن سم به شهادت مي رسند. خود جمشيد نوش زاد هم در اواخر سال ۵۶ حين پاک کردن اسلحه کمري اش بر اثر اشتباه، با گلوله اي که به گلويش اصابت کرد درجا جان مي سپارد. دوستانش شبانه جسد او را در يکي از بيابانهاي اطراف تهران به خاک مي سپارند. (گفتي است که اين محافل تحت تأثير جو پليسي و چريکي آنروزها، چند تن از کادريهاي خود از جمله نوش زاد را براي دفاع مسلحانه و جلوگیری از دستگيري، مسلح نموده بودند). با شهادت جمشيد نوش زاد و لو رفتن هسته دانشکده فني و تعقيب برخي هواداران گروه در دانشکده فني، اوضاع آنها بهم ريخته شد. اما خوشبختانه خيزش عمومي مردم به کمک آنها آمد و گروه از ضربات بعدي پليس شاه در امان مانده و در آستانه قيام اعلام موجوديت کرد. بعد از تجربه کفرانس وحدت، سازمان رزمندگان با انتشار نشریه سراسري خويش و چند نشریه کارگري و محلي بزودي يکي از فعالترين گروههاي خط ۳ درسالهاي ۶۰-۵۸ گرديد (۵). تلاشهاي آنها براي وحدت با پيكار، نبرد خلق، سازمان کارگران مبارز، مبارزين راه کارگر، رزم کارگر و کومله، علیرغم بحث ها و برخوردهاي متعدد به سرانجامي نرسيد و فقط توانستند با آرمان خلق (جدا شده ازبخش م- ل سازمان مجاهدین) و پيوند خلق، وحدت نمايند و پاره اي از محافل و گروههاي شهرستانها و استانهاي مختلف بويژه در مشهد، مازندران، اصفهان و شيراز را بخود جذب نمايند. همانطور که درمورد کفرانس وحدت ديديم، درک از وحدت در اين دوره محدود و سکتاريستي بود. و نداشتن ارتباط واقعي باجنبش توده اي - کارگري، مانع عمده وحدت يابي اين گروهها بود. از نقطه نظر سياسي- ايدئولوژيك اشغال سفارت آمريکا توسط دانشجويان پيرو خط امام، اولين شکاف نظري را در ميان رهبري و اعضاي اين سازمان بوجود آورد. موضوع مورد مشاجره بر سر داعيه هاي ضد امپرياليستي رژيم و نوع بر خورد به آن بود. ديدگهاي که رژيم خميني را در عين ماهيت ضد خلقي اش، ضد امپرياليست مي دانست و از آن به اين نتيجه مي رسيد که در مقاطعي مي توان به وحدت با اين جنبه هاي آن رسيد. اين ديدگاه بزودي به سمت تزهاري دو گانه جناح چپ اکثريت و بعداً حزب توده و اکثريت گرايش نمود. شکاف واقعي در اين سازمان در بحبوحه جنگ ايران و عراق پيش آمد. يك تن از اعضاي رهبري و تعداد قابل ملاحظه اي از اعضاي آن درسال ۶۰-۵۹ از اين سازمان جدا شدند و پروسه نزديکي با حزب توده را آغاز نمودند. که با بروز تضاد در ميان خودشان و ضربات سالهاي ۶۱-۶۰ به سر انجام نرسيد. اختلاف اصلي اين انشعاب (که در آنزمان توسط بدنه و اکثريت رهبري سازمان رزمندگان، بعنوان اخراج اعلام شد!) بر سر ماهيت رژيم جمهوري اسلامي، دفاع ازجنگ دفاعي در مقابل عراق و تأييد جنبه هاي سوسياليستي و مترقي (!) شوروي و اردوگاه سوسياليسم و تبعات آن بود. و اين سرانجام منطقي دوگانگي اي بود که خط سياسي- ايدئولوژيك رزمندگان از ابتدا با خود حمل مي کرد. اما بخش عمده سازمان رزمندگان که باقيمانده بود، نتوانست از مبارزه ايدئولوژيك و سياسي داخلي سالم سر برآورد. مسأله اصلي بر سر داشتن يك برنامه براي پاسخگويي به معضلات متعدد جنبش داخلي و مسائل جهاني بود. جنبش پر تلاطم داخلي و بحران عمومي که در جنبش جهاني کمونيستي توسط مواضع شوروي - چين و آلباني بوجود آمده بود، پاسخهايي مي طلبيد که از توان تئوريك آنها خارج بود. عاقلانه ترين کار آن بود که با عقب نشيني از صحنه عملي به اين امر پرداخته شود. بدین ترتيب رزمندگان بعد از جدائي طرفداران توده اي و چند صباحي بعد از آن، جدائي طرفداران اتحاد مبارزان کمونيست (سهند)، به محافل متعددي تقسيم شد که بعضاً به کارتئوريك و تحليلي خويش ادامه دادند. بخش کوچکي از اعضاي سابق رزمندگان به رهبري داريوش کاهديپور به کردستان رفتند و چند صباحي نشریه رزمندگان را در آنجا منتشر ساختند. داريوش کاهديپور در سالهاي بعد از ۶۱ دريکي از اين رفت و آمدها به کردستان دستگير و باتفاق رضا قريشي لنگرودي يکي ديگر از اعضاي رهبري رزمندگان در سال ۶۷ در طي اعدامهاي دست جمعي زندانيان سياسي در زندان بدار آويخته شدند. داريوش کاهديپور در خانواده اي کارگري در مسجد سليمان دنيا آمده و از نفوذ و محبوبيتي زياد در ميان کارگران اين شهر بر خوردار بود. در سالهاي ۵۳-۵۲ در ارتباط با محافل وابسته به سازمان طوفان به زندان شاه افتاد و در آنجا با محافل سياسي کار طرفدار راد



آشنا شده و بعد از آزادي در سال ۵۶ در تدارك سازمان رزمندگان فعال بود. اولین جزوة تئوريك او در سال ۵۶ در ارتباط با نفي و انتقاد از مشي چريكي و پيوندهاي سياسي- ايدئولوژيك چريكهاي فدائي باتوده اي ها منتشر شد كه اعلان خطري زود رس بود از آنچه كه بعدها بر سر سازمان فدائيان آمد. داريوش كاهدپور در ايجاد شاخه خوزستان سازمان رزمندگان و هسته فعال مسجد سليمان نقش اساسي داشت و بعدها در مقام يكي از اعضاي رهبري و هيئت تحريريه سازمان، تا زمان انحلال آن، قرارداداشت. رضا قريشي لنگرودي كه در سال ۶۰ بدنبال انحلال سازمان رزمندگان در ارتباطي محفلي با برخي از محافل سازمان پيكار قرار داشت و باتفاق منصور موسوي دستگير شده بود، از دانشجويان سابق دانشكده صنعتي بود كه در سال ۵۲ به زندان شاه افتاده بود. در سال ۵۶ بعد از آزادي از زندان از اولین عناصري بود كه به محفل رزمندگان پيوسته و در تشكيل اين سازمان شركت داشت و بعدها يكي از رهبران آن گرديد. سازمان ديگري كه از دل كنفرانس وحدت بيرون آمده بود، با نام "وحدت انقلابي براي آزادي طبقه كارگر" شروع به فعاليت كرد. تلاشي كه به ايجاد "وحدت انقلابي...." انجاميد و بعداً گروهی از آن يعني "رزم انقلابي براي آزادي طبقه كارگر" مدتي آنرا ادامه داد، ضمن داشتن اشكالات مهم از جمله مسأله كم بها دادن به برنامه و انسجام تشكیلاتي، توجه به كميت پيش از كيفيت و دنباله روي در برخي مسائل از چپ روي "مد روز"، از گروه گراني پيكار و رزمندگان كه از آن به سكتاريسم تعبير شده، تاحدي مبرا بود. اما به تعريف دقيق تر و علمي تر "وحدت انقلابي" و رزم انقلابي هم سكتاريستي بودند. يعني برغم داشتن پيوندهاي كارگري و روشنفكري، هنوز تا حد زيادي همچون سكتي كه گويي داروي معجزه آسا را در كف دارند، عمل مي كردند و به تلاش در راه بدست آوردن ديدي وسيع و علمي كه بتواند منافع عام جنبش و طبقه كارگر را ببيند، بهاي لازم را نمي دادند. "رزم انقلابي" كه بدنبال بحران و از هم پاشي "وحدت انقلابي" شكل يافته بود، به تدوين نظريات خويش، نخست درباره ماهيت رژيم جمهوري اسلامي پرداخت. آنها ليبرالها (جبهه ملي، نهضت آزادي، حزب ملت ايران و بني صدرها و جريانات نزديك به آنها را نمايندگان

۵- پخش و انتشار جزوه اي بنام "وضعيت سياسي كنوني و وظائف ماركسيست- لنيستيهاي ايران" كه توسط رفقاي گروه مبارزان راه كارگر و تتي چند از اعضاي گروه رزمندگان تنظيم شده بود. بخشي از فعاليت هاي اوليه گروه در دوران قبل و بعد از انقلاب بود.

بورژوازي صنعتي متوسط و حزب جمهوري اسلامي و بخشي از روحانيون حاكم به رهبري خميني را نماينده سرمايه داران تجاري و يا بورژوازي سوداگر (اصطلاحاتي كه در آنهانگام بكار مي بردند)، مي دانست. رزم انقلابي در جزوه اي ديدهگاههاي سهند (ام-ك) را در مورد ماهيت امپرياليسم، مسأله دهقاني، مسأله دولت و تعريف دموكراسي و ماهيت بحران به نقد كشيد. سهند در برنامه اش تعريف امپرياليسم به مثابه صدور سرمايه (و يا استعمار نيروي كار ارزان) را پس گرفته و فرمول حكومت مردم بر مردم را نيز حذف كرد، ولي تر امپرياليسم را بعداً بطور كلي فراموش نمود. رزم انقلابي در پي توضيح بحران جنبش به ماهيت سوسياليسم خرده بورژوازي در دو شكل بروز آن يعني آنارشيسم و رفرميسم تكيه مي نمود و سعي نمود كه با تكيه بر اين تر به رديابي علل شكست جريانهاي چپ بپردازد. ولي بحران عمومي سال ۶۱ و ضربات رژيم، اين گروه را نيز در امان نگذاشت.

گرايش بخشي از هواداران آنها به سهند (ا-م-ك) و كومه كه در آستانه تشكيل " حزب كمونيست ايران " بودند و خروج چند نفر از رهبران آن و

دستگيري و اعدام يكي ديگر، عملاً به فعاليتهاي آنها در داخل كشور پايان داد. در کنار اين سه جريان اصلي متشكل در كنفرانس وحدت، گروه سهند (اتحاد مبارزان كمونيست) و كومه قرار داشتند. گروه سهند كه عمدتاً از فعالين خارج كشور (منصور حكمت از رهبران عمده آن) تشكيل ميشدند و عمدتاً از انگلستان آمده و نقطه نظرانشان متأثر از ماركسيستهاي آنجا بود، در ابتدا دليل نقطه نظرات جديدي كه در مورد امپرياليسم و سرمايه داري و تشكيل حزب مي دادند، مورد توجه محافل روشنفكري قرار گرفتند و از خلاء ايدئولوژيك موجود استفاده کرده و مركز جمعي براي ناراضيان گروههاي ديگر خط ۳ گرديدند. سهند (و جريانات بعدي

آن یعنی حزب کمونیست ایران و بعداً حزب کمونیست کارگری ایران)، ماهیت امپریالیسم را صدور سرمایه می دانستند و از این زاویه جستجو برای نیروی کار ارزان و کسب ما فوق سود را مهمترین عملکرد آن در خارج از حوزه های اصلی سرمایه داری می دانستند. در نبود مبارزه تئوریک جدی و در بحبوحه ی تشتت سیاسی-ایدئولوژیک گروههای سنتی خط ۳ گروه سهند با تاکتیک نفوذ ایدئولوژیک و حتی ایجاد رابطه های سیاسی-تشکیلاتی توانست بخشهایی از نیروهای سازمانهای دیگر را بخود جذب کند و بامحافل از رزمندگان، پیکار باتفاق سازمان کومله ، حزب کمونیست ایران را بوجود آورند. لازم به یادآوری است که در ابتدای ضربات رژیم به پیکر جنبش چپ ، بخشی از این محافل که به کومله و سهند پیوسته بودند، سریعاً بدام رژیم افتادند. از جمله دو تن از رفقای سابق آرمان که به رزمندگان پیوسته و بعداً به سهند رفته بودند و هم چنین محفل بیژن چهرازی که گروهی در هواداری از کومله در تهران بوجود آورده بود. همراه با تعدادی از رهبران کومله (از جمله سعید یزدیان) رضا عصمتی، حسین خسروشاهی، رستم بهمنی و بیژن چهرازی همراه این عده بدست دژخیمان رژیم به شهادت رسیدند. بعد از ضربات سالهای ۶۱-۶۰ و اشغال کامل کردستان توسط رژیم، اغلب رهبران این حزب به خارج گریختند. بعد از چندی انشعاب مهمی در این حزب اتفاق افتاد و از آن دو جریان بنام "حزب کمونیست ایران، که اعضای اصلی سابق کومله هستند و حزب کمونیست کارگری ایران که عمدتاً اعضای اصلی جریان سهند می باشند، بیرون آمدند. با وجود انشعاب مهم دیگری که در طی سالهای اخیر در "حزب کمونیست کارگری ایران"، (حدود بیش از صد کادر و عضو) پدید آمده، آنها هنوز هم از توان انتشاراتی و ارتباطاتی مهمی برخوردارند، و مدعی فعالیتهایی در داخل هستند.

سازمان کومله که از سالهای قبل از قیام در کردستان فعالیت می کرد و پیگیر راه کمونیستهای چون ملا آواره و مخفی بوده و در دوره شاه بخشی از فعالان و رهبران آن به زندان افتاده بودند ( عبدالله مهندي، فواد سلطانی ، سعید یزدیان و.....) در پی وحدت باگروه سهند و تشکیل حزب کمونیست ایران از انشقاق و انشعاب های بعدی این سازمان بی نصیب نماند. اکنون سه جریان بنام کومله در کردستان ایران و عراق حضور دارند.

۱- سازمان کمونیست کردستان حزب کمونیست کارگری ایران. ۲- کومله (سازمان کمونیست کردستان حزب کمونیست ایران). و سومی (کومله- سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (حفظ نام سابق)). در اینجا با اشاره به سرنوشت اتحادیه کمونیستها که در پی تضاد با گروههای کنفرانس وحدت از آن کناره گیری کرد، مطلب خود را به پایان می رسانم. اتحادیه کمونیستها بعداً با برگزیدن نام سربداران به یک رشته عملیات مسلحانه در مازندران دست زد و به اشغال آمل دست یازید. در این جریان متحمل ضربات سنگینی شد و بخش عمده نیروی خود را از دست داد. بقایای آن با نام "حزب کمونیست ایران، مارکسیست لنینیست، مائویست،....." به موجودیت خویش ادامه می دهند. همانطور که در ابتدای این مقاله اشاره شد، جزوه حاضر سعی نموده گزارش گونه ای از وضعیت و تاریخچه گروههای موسوم به خط ۳ بخصوص آن بخش از این جریان که در تاریخ نویسیهای سالهای اخیر از قلم افتاده است، بپردازد. توضیح دقیق تر مواضع و دیدگاههای آنان و تحلیل آنها ، جای دیگری دارد که بایستی بدان پرداخته شود.

بهزاد- م  
ژانویه ۲۰۰۳

این مقاله در اختیار ما قرار گرفته و ما از هرگونه انتقاد و اطلاعاتی در مورد موضوع این مقاله استقبال می کنیم